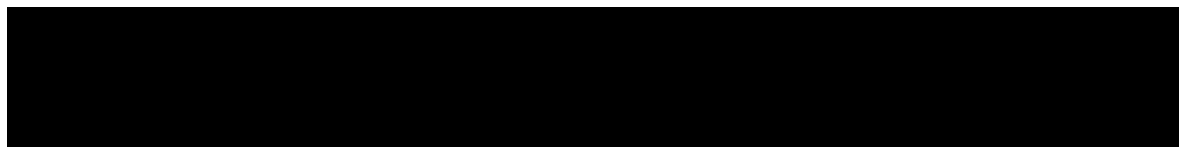


پس از برخی فعل‌ها یا عبارات، از **to** همراه با فعل دارای **ing** استفاده می‌شود. این ساختار با ساختار **to + simple verb** تفاوت دارد. در این فایل بسیاری از مثال‌های چنین ساختارهایی جمع‌آوری شده است



1. Admit To

(علی‌رغم میل باطنی) پذیرفتن، اعتراف کردن

- He **admitted to stealing** the money.

او به دزدیدن پول اعتراف کرد.

- She **admits to being strict** with her children.

2. Allude To

تلویحا گفتن، اظهار داشتن (به‌طور ضمنی)

- He **alluded to being** frightened.

او بطور ضمنی به ترسیدن اشاره کرد.

3. Turn To

به چیزی روی آوردن

- When he was nervous, he would **turn to having** a drink.

وقتی عصبانی بود، به نوشیدن (drink) روی می‌آورد.

4. Amount To

معادل/برابر بودن با

- Telling a half truth **amounts to lying**.

نصفه و نیمه راست گفتن معادل دروغ گفتن است.

5. As An Alternative To

بعنوان جایگزین چیزی

- **As an alternative to driving**, walking is recommended.

پیاده‌روی بعنوان جایگزین رانندگی پیشنهاد می‌شود.

6. As A Reaction To

در واکنش به چیزی

- He went into a rage **as a reaction to being** fired.

او در واکنش به اخراج شدن عصبانی شد.

7. Attach Great Importance To

اهمیت زیاد دادن به چیزی

- Teachers **attach great importance to participating** in classes.

معلمان به شرکت کردن در کلاسها اهمیت زیادی می‌دهند.

8. There Are Drawbacks To

. . . اشکالاتی دارد

- **There are drawbacks to living** in the country.

زندگی کردن در حومه‌ی شهر اشکالاتی دارد.

- **There are drawbacks to being a sole trader**, but they are outweighed by the benefits.

9. Attitude To

نگرش نسبت به چیزی

- His **attitude to eating** is "eat to live, not live to eat."

نگرش او در مورد خوردن "خوردن برای زندگی کردن است، نه زندگی کردن برای خوردن"

- efforts to foster positive **attitudes to learning**....

10. Attribute To

نسبت دادن چیزی به چیزی

- He **attributed** his success **to making** good investments.

او موفقیتش را به سرمایه‌گذاری‌های خوب نسبت داد.

11. Be/Get/Become Used To

عادت داشتن/کردن به چیزی/کاری

- I'm **used to walking**, because I have no car.

به راه رفتن عادت دارم، چون ماشین ندارم.

- Mark can't seem to **get used to wearing** contact lenses.

12. Accustom Oneself To, Be Accustomed To, Become/Get Accustomed To

خود را عادت دادن به، عادت کردن به

- She is **not accustomed to traveling**.

او به سفر کردن عادت ندارد.

- He's **accustomed to getting** up early.

او به زود بیدار شدن عادت دارد.

- I have **accustomed myself to working** long hours.
من خودم را به طولانی مدت کار کردن عادت داده‌ام.
- Where I come from, we **are not accustomed to seeing** so many things in the shops.

13. Be Agreeable To

موافق بودن با انجام کاری

- He **was perfectly agreeable to signing** the paper.
او کاملاً راضی بود که ورقه را امضا کند.
- He's **agreeable to meeting** on Friday.

14. Be An Obstacle To

مانع چیزی/انجام کاری بودن

- A lack of qualifications can **be a major obstacle to finding** a job.
عدم صلاحیت می‌تواند یک سد بزرگ برای یافتن شغل باشد.
- Poverty **is an obstacle to getting ahead** in life.
فقر یک مانع برای پیشرفت کردن در زندگی است.

15. (Not) Be Averse To

بی‌میل نبودن/بودن نسبت به چیزی (معمولاً چیز بد)

- He **was not averse to fighting** with any boy who challenged me.
او به دعوا کردن با هر پسری که مرا به چالش می‌کشید، بی‌میل نبود.
- He **is not averse to telling** lies to get what he wants.
او به دروغ گفتن برای دستیابی به خواسته‌هایش بی‌میل نبود.

16. Be Close To

در آستانه‌ی انجام کاری بودن

- We **are close to signing** the agreement.
ما در آستانه‌ی امضا کردن توافق هستیم.
- The police **are close to discovering** who the thief is.
پلیس در آستانه‌ی کشف کردن دزد است.

17. Be Near To

در آستانه‌ی انجام کاری بودن

- The police **are near to discovering** who the thief is.
پلیس در آستانه‌ی تشخیص این است که دزد کیست.
- We **were near to being** killed.
ما در آستانه‌ی کشته شدن بودیم.

18. There Is Not Much To

آسونه، سخت نیست

- **There is not much to cooking**, as long as you follow the basic recipe.
آشپزی سخت نیست، بشرط اینکه از دستور آشپزی پیروی کنی.

19. Come Close/Near To

(به یک حالت/وضعیت) نزدیک شدن، در آستانه‌ی چیزی/انجام کاری بودن

- I was so mad I **came close/near to** hitting her.
آنقدر عصبانی بودم که نزدیک بود بزنمش.
- He **came close to being** run over by a bus.

20. Be/Remain Committed To, Commit Oneself To

متعهد بودن/ماندن، خود را متعهد کردن

- The government **remains committed to protecting** Green Belt areas.
دولت نسبت به محافظت از فضای سبز (کمر بند سبز) متعهد می‌ماند.
- We have **committed ourselves to stamping** out racism in our organization.
ما خودمان را ملزم به از بین بردن نژادپرستی در سازمانمان کرده‌ایم.

21. Confine Yourself To (Doing) Sth

خود را به چیزی/انجام کاری محدود کردن

- I will **confine myself to looking** at the period from 1900 to 1916.
من خودم را به مشاهده‌ی بازه‌ی بین سال‌های ۱۹۰۰ تا ۱۹۱۶ محدود می‌کنم.
- Owen did **not confine himself to writing** only one type of poem.
اوون خودش را به نوشتن تنها یک نوع شعر محدود نکرد.

22. (Not) Be Conducive To

مساعد بودن/نبودن برای

- Sometimes the home environment just **isn't conducive to reading**.
گاهی اوقات شرایط خانه برای مطالعه کردن مساعد نیست.
- That kind of jealous behaviour **isn't conducive to having** a healthy, strong relationship.

23. There Is More To

پیچیده‌تر/سخت‌تر از ظاهر چیزی بودن

- **There is more to modelling than** one would think.
مدلینگ سخت‌تر از چیزی است که بنظر می‌رسد.

24. (Be) Dedicated To, Dedicate Oneself To

خود را وقف کاری کردن

- He **is dedicated to helping** the poor.
او خودش را وقف کمک به فقرا می‌کند.

- The Green Party is **dedicated to protecting** the environment.
حزب سبز خودش را وقف محافظت از محیط زیست می‌کند.
- The new President said she would **dedicate herself to protecting** the rights of people.

25. Be Devoted To, Devote Oneself To, Devote Time To

خود/وقت صرف چیزی کردن، خود/وقت خود را فدای چیزی/انجام کاری کردن

- Considerable resources have **been devoted to proving** him a liar.
- He **devotes himself to helping** the poor.
او خودش را وقف کمک به فقرا می‌کند.
- He **devoted all his thought to finding** a means of escape.
او همه‌ی افکار خود را صرف یافتن راه فرار کرد.

26. The Trick To

راز چیزی، رمز کاری

- **The trick to succeeding in** life is looking at the glass half full.

27. Be Given To

عادت به انجام کاری داشتن

- Phil is **given to telling** fantastic tales about his chateau in France.
- He is **given to shouting** when he is angry.
او عادت دارد وقتی عصبانی است، داد بزند.

28. Be Limited To, Limit Oneself To

محدود بودن به، خود را محدود کردن به

- He **limits himself to smoking** one cigarette a day.
او خودش را به کشیدن یک سیگار در روز محدود می‌کند.

29. Look Forward To

چشم انتظار بودن، منتظر چیزی بودن

- He was **looking forward to working** with the new Prime Minister.
او چشم انتظار کار کردن با نخست وزیر جدید بود.
- I **look forward to seeing** you soon.
من چشم انتظار دوباره دیدن شما هستم.

30. Be Opposed To

مخالف چیزی/انجام کاری بودن

- Above all, Churchill **was opposed to passing** major legislation before the war was won.

- He **is opposed to bringing back** the death penalty.

او مخالف برگرداندن مجازات اعدام است.

31. Be (Well) On The/One's Way To

- He **is well on the way to establishing** himself among the top ten players in the world.

او به خوبی در مسیر اثبات کردن خودش بعنوان یکی از ده بازیکن برتر دنیاست.

- With another stellar report card, you **are well on your way to becoming** valedictorian.

32. (Be) Preferable To

ارجح بودن، بهتر بودن نسبت به

- He finds country life infinitely **preferable to living** in the city.

او زندگی در حومه را به زندگی در شهر به شدت ترجیح می دهد.

- Being taught in a small group **is far preferable to being** in a large, noisy classroom.

آموزش دیدن در یک گروه کوچک، نسبت به بودن در یک کلاس بزرگ و شلوغ ارجح است.

33. Be Reconciled To

(ناخواسته) پذیرفتن شرایط و انجام کاری

- He's **reconciled to living** alone.

- She had **reconciled herself to** never **seeing** him again.

او خودش را قانع کرده (پذیرفته) که دیگر او را نبیند.

34. Be Resigned To, Resign Oneself To

(ناخواسته) تسلیم چیزی شدن، پذیرفتن شرایط

- He's **resigned to accepting** his illness.

او مجبور به پذیرفتن بیماریش است.

- He had **resigned himself to watching** the European Championships on television.

35. (Be) The Key To

کلید حل مشکلی بودن

- The driver of the car probably holds the key to solving the crime.

- Hard work is the key to succeeding in life.

کار سخت (سخت کار کردن) کلید موفق شدن در زندگی است.

36. (Be) The Secret To

راز چیزی/انجام کاری

- **The secret to making** good pastry is to use very cold water.
- **Hard work is the secret to succeeding in** life.

تلاش زیاد رمز موفق شدن در زندگی است.

37. Can't Swear To

سوگند نخوردن به چیزی

- The witness **couldn't swear to having** seen the accused commit the crime.
- شاهد نتوانست سوگند بخورد که متهم مرتکب جرم شده.

38. What Do You Say To

نظرت در مورد...چیه

- **What do you say to** going to the movies?

نظرت در مورد سینما رفتن چیه؟

39. Confess To

اعتراف کردن به

- He **confessed to sleeping/having slept** through most of the film.
 - I must **confess to knowing** nothing about computers.
- من باید به هیچ چیز ندانستن در مورد کامپیوتر اعتراف کنم.

40. Consent To

رضایت دادن به، موافقت کردن با

- He **consented to paying** for the dinner.

او با پرداختن (پول) شام موافقت کرد.

41. Contribute To

نقش داشتن در، عامل موثر بودن در

- Loud music **contributes to suffering** loss of hearing.
- موسیقی بلند در رنج بردن از کاهش شنوایی نقش دارد.

42. Due To

بخاطر، به علت

- He got cancer **due to smoking** too much.

او بخاطر زیاد سیگار کشیدن سرطان گرفت.

43. Get Round To

زمان لازم برای انجام کاری را بدست آوردن

- Looks like they finally **got around to fixing** that light.
بنظر می‌آید آن‌ها بالاخره زمان لازم برای تعمیر آن چراغ را بدست آوردند.
- I must **get round to answering** those emails.

44. When It Comes To

درخصوص، در مورد (موضوعی)

- **When it comes to showing** affection, women are more demonstrative.
در خصوص نشان دادن محبت، زن‌ها بازتاب‌دهنده‌های بهتری هستند.

45. Fall To

شروع کردن به انجام کاری

- When she had departed, they **fell to fighting** among themselves.
وقتی او رفت، آن‌ها شروع به دعوا کردن با خودشان کردند.
- After being fired, he **fell to wondering** how he would survive.

46. Feel Up To

انرژی لازم برای انجام کاری را داشتن

- I **don't feel up to going out** tonight because I had a long day at work.
امشب حال و حوصله‌ی بیرون رفتن ندارم، چون روز خیلی طولانی سر کار داشتم (سخت گذشته).
- I **don't feel up to walking** there; let's take a taxi.
حال و حوصله‌ی قدم زدن ندارم؛ بیا تاکسی بگیریم.

47. Go Back To

به جایی/موقعیتی/کاری برگشتن

- She **went back to watching** TV.
دوباره رفت تلویزیون ببیند.
- When the baby was born, he **went back to wetting** his bed.

48. Go A Long Way To

راه درازی را طی کردن (برای رسیدن به موفقیت یا جایی)

- This machine **goes a long way to/toward meeting** our needs.
این ماشین برای برآورده کردن نیازهای ما راه زیادی را طی کرده.
- Love **goes a long way to dealing** with problems.

49. Have A Repugnance To

متنفر بودن از

- He **has a repugnance to being** touched.

او از لمس شدن متنفر است.

- I think they will **have a repugnance to negotiating** with him.

50. In Addition To

علاوه بر

- She had been caring for him and his four children, **in addition to doing** her job.
- **In addition to singing**, he writes music.

او علاوه بر خواندن، موسیقی هم مینویسد.

51. Lead To

منجر شدن به

- Worrying about your weight is more likely to **lead to comforting** yourself with a piece of chocolate.
- His performance **led to being nominated** for best actor in a drama.

عملکردش باعث نامزد شدنش برای بهترین بازیگر درام شد.

52. Move Nearer To

به سمت چیزی حرکت کردن، به چیزی نزدیک شدن

- Scientists are **moving nearing to discovering** a cure for AIDS.

دانشمندان دارند به سمت یافتن یک درمان برای ایدز حرکت می‌کنند.

53. Object To

مخالف بودن با، معترض بودن به

- I really **object to being charged** for parking.
- I **objected to having to** rewrite the article.

من به مجبور شدنم برای دوباره نوشتن مقاله اعتراض کردم.

54. Open The Door To

درها را به روی چیزی باز کردن، راه چیزی را هموار کردن

- Genetic research has **opened the door to understanding** hereditary diseases.

تحقیقات ژنتیکی درهای فهمیدن بیماری‌های ارثی را گشوده است.

- Having the source root configurable might **open the door to doing** something with other network attached file systems or something else that people might find generally useful.

55. With Regard To

درخصوص، در ارتباط با

- **With regard to watching TV**, I believe children should be allowed some freedom.

56. Own Up To

اعتراف کردن، (به‌ناچار) پذیرفتن

- He will never own up to lying.
او هیچوقت به دروغ گفتن اعتراف نمی‌کند.
- Tom finally **owned** up to **eating** my burrito.
- They don't have the self-confidence or the security within themselves to **own up to doing** something wrong or erroneous.

57. Prefer (Doing) Sth To (Doing) Sth Else

ترجیح دادن چیزی به چیزی دیگر

- He **prefers watching rugby to playing** it.
او تماشای راگبی را به بازی کردن راگبی ترجیح می‌دهد.
- Most women **prefer breastfeeding to bottle feeding**.
- He **prefers staying in to going out**.
او داخل ماندن را به بیرون رفتن ترجیح می‌دهد.

58. Prior To

پیش از، قبل از

- Finish your homework **prior to watching** TV.
قبل از تماشا کردن تلویزیون، تکالیف را تمام کن.
- Lock the door **prior to leaving**.

59. Refer To

اشاره کردن به، ارجاع دادن به

- It was Adam Smith, interestingly, who first used industry to **refer to manufacturing** and other productive activities.
ادام اسمیت اولین کسی بود که از صنعت برای اشاره به تولید کردن و دیگر فعالیت‌های تولیدی استفاده کرد.

60. Resort To

متوسل شدن به (چیز بد)

- Some schools have **resorted to recruiting** teachers from overseas.
برخی مدارس به استخدام معلم از خارج از کشور متوسل شده‌اند.
- Vets have had to **resort to killing** the animals.

61. With A View To

به منظور، با هدف

- He moved to the countryside **with a view to living** a healthier lifestyle.
او با هدف داشتن سبک زندگی سالم‌تر، به حومه‌ی شهر نقل مکان کرد.

62. Restrict Oneself To

خود را محدود به چیزی کردن

- He **restricts himself to smoking** one cigarette a day.
او خودش را به کشیدن یک سیگار در روز محدود می‌کند.

63. Revert To

به عادت یا ویژگی سابق خود برگشتن

- When they divorced, she **reverted to using** her maiden name.
وقتی طلاق گرفتند، او به استفاده کردن از نام خانوادگی سابق خود برگشت.

64. See No Alternative To

راهی غیر از . . . نیافتن

- He could **see no alternative to resigning**.
او راه دیگری بجز استعفا دادن نیافت.
- I can therefore see **no alternative to accepting** the theory that they come from some extraterrestrial source.

65. Share A Commitment To

احساس مسئولیت کردن

- They **share a commitment to helping** the poor.
او نسبت به کمک کردن به فقرا احساس مسئولیت می‌کند.

66. Stick To

چسبیدن به (پیوسته انجام دادن) کاری/چیزی

- Reporters should **stick to investigating** the facts.
خبرنگاران باید به بررسی کردن حقایق بچسبند (بررسی کردن حقایق را دنبال کنند).
- He should **stick to acting**; he doesn't have a good voice.
او باید بازیگری را دنبال کند؛ او صدای خوبی ندارد.

67. Stoop To

واکنش بد نشان دادن

- He would never **stoop to cheating** at cards.
- I didn't expect you to **stoop to lying**.

68. (Not) Take Kindly To

تمایل به پذیرفتن/نپذیرفتن چیزی داشتن

- He doesn't **take kindly to being given** advice.
او تمایلی به نصیحت شدن ندارد.

- After years of being looked after by his mother, he didn't **take kindly to being told** to cook for himself.

69. Take To

شروع به انجام کاری کردن (بطور منظم)

They had **taken to wandering** through the streets arm-in-arm.

He's **taken to getting up** at 6 and going jogging.

او به بیدار شدن در ساعت ۶ و پیاده‌روی عادت کرده است.